

تعارض نقش دادستان و سازمان‌های غیر قضایی در حمایت از محجوران

سعید بیگدلی* - ابوذر صحرانورد**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۴)

چکیده

در نظام حقوقی ایران قانون‌گذار از راه‌های مختلف محجوران را حمایت می‌کند. بخشی از این حمایت‌ها به صورت بطلان یا عدم نفوذ اعمال حقوقی محجور می‌باشد. همچنین، مصلحت محجوران ایجاب می‌کند تا اشخاصی موظف به اداره‌ی امور آنان و مأمور انجام دادن اعمال حقوقی به نمایندگی از آنها باشند. به این منظور، قانون‌گذار نهادهایی را برای حمایت از محجوران پیش‌بینی کرده است. این نهادها در حقوق ایران شامل ولایت قهری، وصایت و قیمومت می‌باشد. اما قانون‌گذار ایران، دادستان را مکلف کرده است تا با توجه به سه نهاد یادشده، نظارت‌ها و اقدام‌هایی را در راستای حمایت از محجوران انجام دهد. تأسیس سازمان‌های حمایتی غیرقضایی مانند سازمان بهزیستی، کمیته‌ی امداد و بنیاد شهید باعث شد تا بسیاری از وظایف دادستان که بیشتر هم‌جنبه‌ی حمایتی داشت، توسط این سازمان‌ها انجام شود و این امر باعث ایجاد تعارض در شیوه‌های حمایت از محجوران شد که این امر ضرورت بررسی تعارض وظایف این سازمان‌ها با دادستان در حمایت از محجوران را ایجاب می‌کند.

کلید واژگان: محجور، دادستان، قیمومت، سازمان بهزیستی، کمیته امداد، بنیاد شهید

مقدمه

قانون‌گذار ایران در قوانین مختلف، دادستان را مکلف کرده تا در راستای حمایت از محجوران با توجه به سه نهاد ولایت، وصایت و قیمومت، نظارت‌ها و اقدام‌هایی را انجام دهد. این قوانین به صورت هرچند پراکنده، وظایف بسیاری را برعهده‌ی دادستان گذاشته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تأسیس سازمان‌های حمایتی غیرقضایی مانند سازمان بهزیستی، کمیته امداد و بنیاد شهید، سبب شد تا بسیاری از وظایف دادستان که بیشتر جنبه‌ی حمایتی داشت، توسط این سازمان‌ها انجام شود و این امر باعث ایجاد تعارض در شیوه‌های حمایت از محجوران شد.

سازمان بهزیستی به‌عنوان سازمان اصلی حمایتی غیرقضایی در امور محجوران، ۲۱۰۰۰ نفر از اطفال بی‌سرپرست و بدسرپرست را تحت پوشش خود دارد (نصر، مصاحبه حضوری، ۱۳۸۷). از نظر سازمان بهزیستی، افراد زیر ۱۸ سال، طفل محسوب می‌شوند و منظور از اطفال بی‌سرپرست، اطفالی هستند که اولیای قهری، وصی یا قیم ندارند. همچنین، اطفال بدسرپرست، اطفالی هستند که ولی قهری، وصی یا قیم دارند، اما آنان، لیاقت اداره‌ی امور این اطفال را به دلایل مختلف از جمله ضرب و جرح طفل، خیانت و ... از دست داده‌اند و سازمان به‌دلیل مصالح اجتماعی و گاهی تکالیف اداری یا دستور دادستان محل، این افراد را در مراکز تحت پوشش خود یا مراکز واگذار شده به بخش خصوصی، نگهداری و حمایت می‌کند.

کمیته‌ی امداد حضرت امام (ره) نیز با هدف و فلسفه‌ی ارائه خدمات حمایتی، معیشتی و فرهنگی برای نیازمندان و محرومان داخل و خارج کشور، به‌منظور تأمین خوداتکایی، تقویت و رشد ایمانی با حفظ کرامت انسانی تأسیس شد. در بین وظایفی که این نهاد عظیم برعهده گرفت، تحت پوشش قرار دادن اطفال بی‌سرپرست نیز از وظایف جدی این نهاد شد. این نهاد، تا پایان سال ۱۳۸۳، ۴۶۶۲۰۴ نفر یتیم را تحت حمایت خود داشته که از این تعداد ۸۷۳۴۱ نفر زیر ده سال، و ۳۷۸۸۶۳ نفر بالای ده سال هستند (کمیته امداد امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۰). بیان آمار تنها به‌دلیل مشخص کردن تفاوت عددی افراد تحت حمایت سازمان بهزیستی و کمیته‌ی امداد می‌باشد. اما باید گفت که کمیته‌ی امداد در حیطه‌ی محجوران تحت پوشش خود بدون داشتن حتی یک خط مستند قانونی، تمامی اموری را که یک قیم می‌بایست در زمینه‌ی محجور انجام دهد، برعهده گرفته و با تأسیس

شاخه‌های امدادی در دور افتاده‌ترین نقاط کشور، به امور این قشر از جنبه‌ی کاملاً حمایتی وارد شده است.

در حال حاضر کمیته‌ی امداد با اجرای طرح ایجاد سرپرستی برای کودکان بی‌سرپرست، در حقیقت نوعی از قیمومت بدون دخالت هیچگونه مرجع قضایی را راه‌اندازی کرده و در این طرح کمیته‌ی امداد، لیستی از مشخصات ایتم بی‌سرپرست را در جشن‌ها و مناسبت‌ها به عموم مردم ارایه کرده و کسانی که تمایل به سرپرست شدن دارند فرم‌های مربوطه را تکمیل و پس از یک دوره که طفل به‌صورت آزمایشی به خانواده‌ها سپرده می‌شود، اگر اقدام‌های انجام شده در حمایت محجور از سوی آنها مثبت باشد، آنگاه سرپرستی دایم از سوی کمیته صادر می‌شود. حال اگر در عمل مشکلاتی از سوی سرپرست برای محجور ایجاد شود، کمیته طفل را از آن خانواده جدا می‌کند. (www.emdad.ir/activities: ۱۳۹۰/۵/۱۲) هرچند این اقدام مستند قانونی در حقوق ایران ندارد و بدون مجوز از سوی کمیته‌ی امداد انجام می‌شود.

بنیاد شهید، سازمان حمایتی دیگری است که قواعد خاص خود را دارد. جنگ تحمیلی ۸ ساله و به‌جا گذاشتن هزاران طفل بی‌سرپرست که پدرانشان در جنگ به درجه‌ی رفیع شهادت رسیده بودند، قانون‌گذار را بر آن داشت تا در ۱۳۶۴/۵/۶ با تصویب قانونی با نام «قانون واگذاری حضانت فرزندان صغیر یا محجور به مادران آنها» از این افراد حمایت کند. این قانون در ظاهر مربوط به حضانت بود، اما نوآوری‌هایی در امر محجوران داشت که تا زمان تصویب قانون، رویه دیگری عمل می‌شد و همین امر بنیاد شهید را به‌عنوان سازمان حمایتی در امور فرزندان محجور شهدا که اغلب در قیمومت مادران‌شان بودند، دچار مشکلاتی کرد که در مباحث آتی بحث خواهد شد.

قانون‌گذار بیشترین وظایف در حمایت از محجوران را برعهده‌ی دادستان گذاشته است، اما در قوانین خاص و محدودی نیز وظایفی برعهده‌ی سه نهاد یادشده قرار داده و موجب ایجاد تعارض در شیوه‌های حمایت از محجوران شده است. بیشترین وظایف دادستان مربوط به امور جزایی می‌باشد اما در امور حقوقی نیز وظایفی برعهده‌ی وی گذاشته شده که مهم‌ترین آنها مربوط به امور حسبی است. اختیارات و وظایف دادستان در امور جزایی بسیار زیاد بوده و بیان آنها از حوصله‌ی این مقاله خارج می‌باشد اما در بررسی دقیق، قریب ۳۰۰ مورد وظیفه‌ی قانونی برای دادستان به‌دست آمد (معاونت آموزش و

تحقیقات قوهی قضاییه، ۱۳۸۲، ص ۲۵۵) که حدود ۷۰ مورد آن در امور محجوران بوده که محور اصلی این مقاله بوده و در مباحث آتی بررسی شده و تعارض موجود در آن با وظایف سایر سازمان‌ها تبیین خواهد شد.

با توجه به مطالب یادشده، در این مقاله تلاش خواهد شد تا:

۱. نقش دادستان و سازمان‌های یادشده در نظارت بر اعمال ولی قهری، وصی و قیم مطالعه شود؛
۲. تداخل قانونی و عملی موجود میان دادسرا و سازمان‌های غیر قضایی یادشده بحث شود؛
۳. راهکارهای عملی و قانونی برای ارایه‌ی شیوه‌های درست حمایت از محجوران بیان شود.

نقش دادستان در نظارت بر ولی قهری و تعارض آن با وظایف و اقدامات سازمان‌های غیر قضایی

ولایت (به فتح و کسر واو) در لغت به معنی دوستی، نصرت و فرمانروایی است (عمید، ۱۳۶۲، ص ۱۲۳۶) و در اصطلاح حقوق مدنی، ولایت، قدرت و اختیاری می‌باشد که برابر قانون به یک شخص صلاحیت‌دار برای اداره‌ی امور محجور واگذار می‌شود (صفایی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۶۷). ولایتی که به حکم مستقیم قانون واگذار شده باشد، در اصطلاح ولایت قهری نامیده می‌شود که قانون مدنی در مواد ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۴ از آن سخن گفته است. از سوی دیگر، از نظر منظور شدن اختیارات گسترده برای ولی قهری در امور مولی‌علیه و وجود زمینه‌هایی برای اقتدارگرایی، پدرسالاری و روی آوردن به اقدام‌های بی‌حد و حصر، قانون‌گذار شخص دادستان را به‌عنوان حامی محجور در نظارت بر اعمال ولی قهری در نظر می‌گیرد.

در این بخش، وظایف دادستان که در نظارت بر ولی قهری برای حمایت از محجوران وضع شده است، بررسی اجمالی می‌شود تا در ادامه بتوان تعارض آن را با سه سازمان بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد و بهزیستی بحث کرد.

امور مالی مولی‌علیه

قلمرو ولایت قهری شامل امور مالی و غیرمالی بوده و در ماده ۱۱۸۳ ق.م. به‌صراحت بیان شده است. بر همین مبنا و اصل عام بودن اختیارات ولی قهری، ماده ۷۳ قانون امور



حسبی، دادستان را از دخالت در اموری که به وسیله‌ی ولی قهری انجام می‌شود، منع کرده و علی‌القاعده سایر نهادهای غیرقضایی نیز حق مداخله در امور محجور دارای ولی قهری یا وصی را ندارند و دخالت‌های انجام شده به‌طور عمده بر حسب ارزش‌های انسانی بوده و جایگاه قانونی ندارد.

اگر پذیرفته شود که حق پدر و جدپدری نسبت به اداره‌ی اموال فرزندان با تکلیف آمیخته است و هدف اصلی از ایجاد چنین اختیار وسیعی، حمایت از محجوران در خانواده می‌باشد، پس باید به‌گونه‌ای اجازه‌ی دخالت دادستان را پیش‌بینی کرده و درست دانست (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۱۷). به‌نظر می‌رسد از آنجایی که رعایت مصلحت مولی علیه از سوی ولی اجباری است، از این‌رو اگر این امر از سوی ولی رعایت نشود، دادستان حق دخالت پیدا می‌کند. از دیدگاه امام خمینی (ره): «اگر برای حاکم دلایل و قرائنی آشکار شد که اولیای قهری به ضرر طفل عمل کرده‌اند، آنها را عزل خواهد کرد. البته فحص و جست‌وجو در مورد نحوه‌ی عملکرد ولی قهری بر حاکم واجب نیست» (امام خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۳). اما باید اضافه کرد که هیچ‌یک از سه نهاد غیرقضایی یادشده، حتی اگر محجور دارای ولی قهری، تحت سرپرستی و نگهداری آنها باشد، حق مداخله در امور مالی وی را ندارند. این موضوع در نامه‌ای که رئیس بنیاد شهید دهه‌ی شصت از حضرت امام خمینی (ره) کسب تکلیف می‌کند، کاملاً مشهود است. در مورخ ۱۳۶۲/۳/۴، ریاست وقت بنیاد شهید، طی نامه‌ای (واحد حقوقی و امور صغار بنیاد شهید، ۱۳۷۱) به محضر حضرت امام خمینی (ره)، از وی درباره‌ی اموال فرزندان شهید کسب تکلیف می‌کند. ایشان در نامه‌ی خود بیان می‌دارند: «در رابطه با خدمت به خانواده‌های معظم شهداء، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آید که برای رسیدگی به این قبیل مسائل نیاز به اجازه‌ی ولی فقیه و آن امام بزرگوار می‌باشد. برای مثال در بعضی مواقع جهت حفظ اموال صغار شهید، بایستی در آن دخل و تصرف شده یا بعضی وسایل که وجود آن برای فرزند شهید ضرورتی ندارد، از قبیل ماشین و غیره باید به فروش رسانیده شود و تبدیل به احسن شود و همچنین در موارد نادری که همسران شهید به دلایل مسایل اخلاقی و عقیدتی صلاحیت نگهداری فرزندان شهید را ندارند ... بنیاد باید با در نظر گرفتن صلاح و مصلحت صغار و مسئولیتی که جهت تأمین آتیه و تعلیم و تربیت فرزندان شهداء به‌عهده دارد، موظف است پس از کسب اجازه از ولی فقیه اقدام نماید. از این‌رو چنانچه مصلحت می‌دانید در ذیل همین ورقه اجازه‌ای به

نام اینجانب یا شخص دیگری صادر فرمایید تا جهت حفظ اموال و جلوگیری از خلاف شرع یا خدای ناخواسته انحراف و فاسد شدن فرزندان شهید، اقدام لازم به عمل آید...». حضرت امام خمینی (ره) در پاسخ می‌فرمایند: «شما مجازید برای حفظ اموال صغار و مصالح آنها، اقداماتی را که در این امر لازم است انجام دهید، انشاءالله موفق باشید و اگر جد پدری دارند با نظر او و اجازه او باشد». در واقع حضرت امام (ره) نیز دخالت در امور مالی محجوری که ولی دارد از سوی بنیاد را منوط به موافقت ولی کرده‌اند.

البته می‌توان گفت با صدور چنین دستوری از سوی ولی فقیه، دیگر دادستان و دادگاه اختیاری به منظور حفظ اموال صغاری که به علت جنگ پدر خود را از دست داده‌اند، پیدا نمی‌کنند و در واقع رئیس وقت بنیاد شهید با کسب اجازه از بالاترین مقام کشور که منطبق با اصل ۱۱۰ قانون اساسی است، راه‌حل جدیدی را برای حفظ اموال صغار تحت پوشش خود ایجاد می‌کند. البته به نظر می‌رسد که نامه‌ی حضرت امام (ره) تنها اجازه‌ای بیش نبوده و با تعویض ریاست بنیاد، این امر بی‌اعتبار تلقی می‌شود، در حالی که هرگز در عمل چنین نبوده و همان اجازه مبنای فعالیت‌های بنیاد در امور محجوران قرار گرفته است، البته باید گفت که واگذاری چنین اختیاری به سرپرست وقت بنیاد شهید به منزله‌ی نفی آن از اختیارات دادستان نیست.

امور غیرمالی مولی علیه

ولایت و سرپرستی پدر، محدود به امور مالی نیست، بلکه امور غیرمالی بسیار مهمی وجود دارد که اهمیت آنها به مراتب از امور مالی بیشتر می‌باشد، چرا که در بیشتر موارد محجور مالی ندارد که مشکل خاصی پیش بیاید، اما مسائلی مانند تربیت، ازدواج و طلاق مسائل بسیار مهمی هستند که قانون‌گذار قواعد خاصی را وضع کرده و مرجع صالحی را برای نظارت بر آنها در نظر گرفته است.

۱. ازدواج و طلاق

قانون‌گذار در سال ۱۳۸۱ در پی اصلاح ماده ۱۰۴۱ ق.م.، ازدواج صغیر را به شرط رعایت مصلحت از سوی ولی قهری با تشخیص دادگاه صالح درست می‌داند. اما درباره‌ی طلاق زوجه‌ی مجنون دائمی، قانون‌گذار در ماده ۱۱۳۷ ق.م. بیان می‌دارد که ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی علیه، زن او را طلاق دهد. بایستی این مورد نیز با اجازه دادستان و دادگاه انجام شود تا حقوق محجور تضییع نشود. اما درباره‌ی طلاق

زوجه‌ی صغیر، قانون علی‌الظاهر اختیاری به ولی نداده و به نظر می‌رسد قانون‌گذار در پی این بوده است که صغیر بعد از کیبر شدن، خود تصمیم بگیرد. باید گفت که در سازمان‌های غیرقضایی یادشده، اگر محجور دارای ولی قهری نگهداری شود، درباره‌ی ازدواج و طلاق آنان مواد قانونی یادشده رعایت می‌شود، اما در عمل دادستان نظارتی بر این امور ندارد.

۲. حضانت

ماده ۱۱۷۲ ق.م. ابوین را مکلف می‌کند که حضانت طفل را برعهده بگیرند و اگر در این باره امتناع یا کوتاهی کردند، قاضی باید به تقاضای هر یک از ابوین یا به تقاضای دادستان، هر یک از ابوین را که حضانت برعهده‌ی اوست، الزام به حضانت طفل کند و در صورتی که الزام ممکن نباشد یا اثرگذار واقع نشود، حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت کرده باشد به خرج مادر تأمین خواهد کرد. اما با توجه به ماده ۱۱۷۳ ق.م. اصلاحی ۱۳۷۶، هرگاه در اثر رعایت نکردن اصول اخلاقی و عدم مواظبت درست یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، دادگاه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای دادستان، هر تصمیمی را که برای حضانت طفل شایسته بداند، اتخاذ کند.^۱

اما موضوع حضانت در مورد فرزندان شهدا با وجود داشتن جد پدری به شکل دیگری است. جنگ تحمیلی ۸ ساله و به جا گذاشتن هزاران طفل بی سرپرست که پدرانشان در جنگ به درجه‌ی رفیع شهادت رسیده بودند، قانون‌گذار را بر آن داشت تا در سال ۱۳۶۴ با تصویب قانونی با عنوان «قانون واگذاری حضانت فرزندان صغیر یا محجور به مادران آنها» به حمایت از این افراد پردازد. قانون‌گذار با این مبنا که مادر اطفالی که پدرانشان را در جنگ از دست داده‌اند، نزدیک‌ترین فرد به طفل بوده و جد پدری نمی‌تواند جایگزین مادر و رابطه‌ی معنوی فی مابین فرزند و مادرش شود، این قانون را تصویب کرده و با واگذاری حضانت فرزندان محجور شهدا به مادران‌شان و همچنین واگذاری اختیار امور مالی آنها درباره‌ی هزینه‌ی متعارف زندگی در موردی که از طریق بودجه‌ی کشور تأمین می‌شود،

۱. به نظر می‌رسد تصمیم مقتضی شامل ولایت قهری جد پدری به تنهایی به جای پدری که مرتکب انحطاط و کوتاهی شده است، باشد و در صورتی که کلیه اولیاء قهری دچار انحطاط و کوتاهی گردند، بهترین اقدام عزل آنها با توجه به ماده ۱۱۸۴ ق.م. و انتخاب قیم باشد.

به نوعی به حمایت از تقدم سرپرستی مادر بر جدپدري برخاست. اما قانون گذار در موردی که هزینه زندگی طفل از اموالش تأمین می شود، مفاد ماده ۱۱۸۳ ق.م. را رعایت کرد و این وظیفه را همانند سایر مواد قانونی، برعهده ی ولی شرعی (یا همان ولی قهری که در اینجا جدپدري است) گذاشت. در این ماده واحده آمده است: «حضانت فرزندان صغیر یا محجوری که پدرانشان به مقام والای شهادت رسیده و یا فوت شده باشند با مادران آنها خواهد بود و هزینه ی متعارف زندگی این فرزندان چنانچه از اموال خودشان باشد در اختیار ولی شرعی بوده و اگر با بودجه ی دولت یا از بنیاد شهید پرداخت می شود^۱ در اختیار مادرانشان قرار می گیرد، مگر آنکه دادگاه صالح در موارد ادعای عدم صلاحیت مادر، حکم به عدم صلاحیت بکند»^۲.

البته در ماده ۱۲۵۱ ق.م. آمده است که هرگاه مادر مولی علیه که به سیمت قیم تعیین شده بود، شوهر اختیار کند، دادستان می تواند وی را عزل یا ضم امین کند، در حالی که در تبصره ۲ این ماده واحده آمده که: «ازدواج مادرانی که در ماده واحده بیان شده است، مانع از حق حضانت آنها نمی شود».

عزل و انزال ولی قهری

همان طور که گفتیم اصولاً دادستان یا دادگاه از مداخله در امور صغیر که توسط ولی انجام می شود منع شده اند (ماده ۷۳ ق.ا.ح.). اما با این وجود گاه ولی قهری، شایستگی این سمت را از ابتدا و یا در اثنای تصدی ندارد. پس قانون گذار برای رعایت مصلحت محجور و حمایت از او اختیاراتی را به دادستان داده است تا در صورت عدم رعایت موارد یادشده، اقدام های شایسته همچون عزل ولی قهری، ضم امین را انجام دهد. سازمان های غیرقضایی نیز مکلفند در صورت مشاهده ی هر یک از موارد زیر در مراکز تحت پوشش خود، مراتب را فوراً به اطلاع دادستان برسانند.

۱. البته بر اساس تبصره ۳ ماده واحده یادشده، حدود هزینه متعارف توسط دادگاه معین و به مادر یا نماینده قانونی او پرداخت خواهد شد.

۲. در نظریه مشورتی شماره ۶۱/۰۱/۲۸-۷/۲۹۶ و ۶۱/۰۵/۱۹-۷/۲۷۲۵ که در راستای قانون واگذاری حق حضانت فرزندان صغیر یا محجور به مادران آنها مصوب ۱۳۶۰/۱۰/۸ صادر شده، آمده است: «... در این قانون در حقیقت به جای اینکه جدپدري یا قیم در امور مالی دخالت کند، مادر با شرایط قانون یادشده، مستقیماً اقدام می نماید».



هرچند در عمده‌ی موارد، دادستان یا نماینده‌ی او، در صورت وجود امکانات و فرصت کافی و شرایط مناسب، رأساً باید از مراکزی که تحت نظر این سازمان‌ها بوده و محجوران را سرپرستی می‌کنند، بازرسی به عمل آورده و نسبت به عزل یا انعزال ولی قهری حسب موارد قانونی، در حمایت از محجور اقدام کند، اما در عمل این امر محقق نمی‌شود و منجر به خسارات جبران‌ناپذیری به اموال و امور غیرمالی محجور می‌شود که می‌توان به عنوان نمونه به آتش‌سوزی در مرکز معلولان تحت پوشش سازمان بهزیستی بوشهر به دلیل اتصال سیم برق آسایشگاه در دی ماه سال ۹۰ اشاره کرد که منجر به فوت سه نفر از محجوران دارای ولی قهری شده و پس از آن دادستان وارد عمل شد. البته باید گفت که این اتفاق و موارد مشابه، به هیچ وجه از ارزش‌های سازمان بهزیستی در نگهداری و حمایت از محجوران نکاسته و در واقع سختی کار این نهاد در این امر را نیز نشان می‌دهد، چرا که نگهداری محجوران که به‌طور عمده معلول هستند، نیازمند امکانات مادی و بسترها و اختیارات قانونی می‌باشد که متأسفانه در کشور ما امکانات به‌نحو مطلوبی در اختیار آنها نبوده و اختیارات نیز به دادستانی سپرده شده است که صدها وظیفه‌ی دیگر هم دارد و هیچگاه نمی‌تواند علاج واقعه را قبل از وقوع کند. اهم اقدام‌های دادستان در عزل و انعزال ولی قهری عبارتند از:

تعیین قیمت برای محجوری که ولی قهری‌اش محجور شود (ماده ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ ق.م.ا)؛
عزل ولی قهری به درخواست دادستان در صورت عدم رعایت غبطه و مصلحت صغیر به موجب ماده ۱۱۸۴ ق.م.ا اصلاحی ۱/۳/۱۳۷۹؛

عزل ولی قهری در صورت کافر شدن (مستنبط از ماده ۱۱۸۵ ق.م.ا و آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»).

آنچه در سه بند یادشده مطرح شد، از مواردی بود که ولی قهری به‌طور کامل عزل می‌شد و دادستان در این باره نظارت می‌کرد. در ادامه‌ی این مبحث، به مواردی اشاره می‌شود که ولایت به‌طور کامل ساقط نمی‌شود و دادگاه پس از معرفی امین از سوی دادستان، تنها به ضم امین اکتفا می‌کند که عبارتند از:

ضم امین به ولی قهری در صورتی که وی به علت بیماری و یا کبر سن نمی‌تواند اموال مولی‌علیه خود را اداره کند (ماده ۱۱۸۴ ق.م.ا)؛

پیشنهاد تعیین امین موقت (قیم موقت) برای تصدی و اداره‌ی اموال مولی‌علیه در صورت غیبت یا حبس یا عدم قدرت ولی قهری بر رسیدگی به امور مولی‌علیه (ماده ۱۱۸۷ ق.م.ا.)^۱. دادستان باید به منظور حفظ حقوق محجوران تحت سرپرستی سازمان‌های غیرقضایی، تعامل بیشتری با این نهادها برقرار کند تا بتوان از خسارت بیشتر به حقوق محجوران به‌ویژه معلولان محجور، جلوگیری کرد. هرچند بسیاری از محجوران، شامل موارد یادشده می‌باشند اما به دلیل نبود نهاد حمایتی مناسب، هیچگاه نمی‌توانند ولی قهری خود را عزل و امور مالی و غیرمالی خود را با حمایت دادستان به قیم ذی‌صلاح بسپارند و همین امر موجب حیف و میل اموال و ضربه به حقوق غیرمالی محجوران تحت پوشش این سازمان‌ها شده است.

اجرای قصاص یا عفو قاتل در صورت محجور بودن اولیای دم

براساس ماده ۲۱۹ ق.م.ا. کسی که محکوم به قصاص می‌باشد، باید با اذن ولی دم او را کشت. حال سؤال این است که اگر اولیای دم محجور بودند چه باید کرد و دادستان چه نقشی ایفا می‌کند؟ آیا این سازمان‌ها و مراکز، تکالیفی در این‌باره دارند؟ در این‌باره بحث‌های بسیاری انجام شده که از حوصله‌ی این مقاله خارج است، اما در مورخ ۱۳۸۰/۴/۲۸ بخش‌نامه‌ای از طرف ریاست قوه‌ی قضاییه به کلیه‌ی دستگاه‌های قضایی صادر شد که در آن نظر ولی‌فقیه در این‌باره به شرح زیر برای اجرا در دستگاه‌های قضایی ابلاغ شده است:

«در مواردی که رهبری نسبت به حق ولی دم باید اعمال ولایت کند جناب عالی به‌عنوان رئیس قوه‌ی قضاییه از طرف اینجانب اختیار دارید در گزینش قصاص یا عفو مع‌العوض یا بلاعوض و یا با تأخیر بر طبق مصلحت ولی دم اقدام فرمایید.» به نظر می‌رسد با توجه به اینکه رعایت مصلحت محجور ضروری است، از این‌رو دادستان، می‌بایست نسبت به قصاص یا اخذ دیه اقدام کنند و عفو قاتل به صورت بلاعوض نفعی برای محجور حداقل از بُعد مادی ندارد (سپهوند، ۱۳۸۳: مبحث قتل).

۱. اداره حقوقی وزارت دادگستری در نظر مشورتی شماره ۱۳۶۱/۵/۳-۷/۲۳۸۱ خود در پاسخ به سؤالی با این محتوا که آیا شخصی که به سمت امین موقت بر طفلی صغیر تعیین شده است، می‌تواند مزایای تأمین اجتماعی برای صغیر را دریافت کند یا نه، بیان می‌دارد که امین دارای همان اختیارات و وظایف ولی می‌باشد (شهری و حسین آبادی، بی تا: ۲۸۴).

از مجموع مباحث گفته شده به این نتیجه می‌رسیم که نه تنها دادستان فرصت نظارت بر امور محجوران دارای ولی قهری تحت پوشش مراکز حمایتی را ندارد، چرا که ولی، به اختیار خود در بیشتر موارد، محجور را به مراکز سپرده است (مانند معلولان) و دادستان از آن بی‌اطلاع بوده و در مواردی نیز که با دستور دادستان این افراد به این مراکز سپرده شده‌اند، ایشان فرصت کافی برای انجام وظایف خود در امور محجوران را ندارند، بلکه به دلیل ارتباط و تعامل سازنده‌تر اینگونه سازمان‌ها با مردم و اجتماعی بودن ساختار تشکیلاتی آنها بر خلاف دادسرا که نهادی کیفری می‌باشد، باید بخش عمده‌ای از وظایف دادستان در قالب قوانین به اینگونه سازمان‌ها واگذار شود.

نقش دادستان در نظارت بر وصی و تعارض آن با وظایف و اقدام‌های سازمان‌های غیرقضایی

وصایت (به فتح و کسر واو) واژه‌ای است عربی به معنی سفارش کردن (عمید، همان، ص ۱۲۳۳) و در اصطلاح حقوقی یعنی کسی برای نگهداری طفل یا انجام کارهای پس از مرگ خود یک یا چند نفر را تعیین کند (ساکت، ۱۳۷۲، ص ۲۵۴). پدر و جدپدری، می‌توانند به موجب ماده ۱۱۸۸ ق.م. برای پس از مرگ نیز شخصی را مأمور تربیت فرزندان و اداره‌ی دارایی آنان کنند. عمل حقوقی ناظر بر تعیین و انتصاب چنین شخصی را «وصایت» یا «وصیت عهدی» و برگزیده‌ی او را «وصی» می‌نامند (کاتوزیان، پشین، ص ۲۳۹). نه تنها پدر و جدپدری می‌توانند برای اداره‌ی امور اولاد تحت ولایت خود وصی تعیین کنند، بلکه وصی منصوب از طرف آنها نیز در صورتی که اختیار تعیین وصی را داشته باشد، می‌تواند برای اداره‌ی محجور تحت ولایت خود وصی تعیین کند (ماده ۱۱۹۰ ق.م.). مواد ۱۱۸۸ و ۱۱۹۰ ق.م. اختیارات وصی را شامل نگهداری محجوران، تربیت و مراقبت آنها، اداره اموال آنان، تعیین وصی برای مولی علیه بعد از فوت خود چنانچه اجازه از سوی ولی قهری داشته باشند، می‌داند.

در صورتی که وصی منصوب از طرف ولی قهری به‌درستی به وظایف خود عمل نکرده و از انجام آنها کوتاهی و امتناع کند، در حقیقت چون وجود او منشأ هیچگونه فایده‌ای برای محجور نیست، از این‌رو در چنین شرایطی عزل و برکنار می‌شود و اداره‌ی امور او برعهده‌ی دیگری سپرده می‌شود (رسایی نیا، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲). در حقیقت در اینجاست که نقش دادستان در حمایت از محجور مشخص می‌شود، چرا که قانون‌گذار در ماده ۱۱۹۱

ق.م.، تنها به عزل وصی در این موارد اشاره کرده و به اینکه چه کسی می‌بایست پیگیر و اثبات‌کننده‌ی عزل باشد، اشاره‌ای نکرده است، از این رو باید از موارد مندرج در ولایت قهری این استفاده را کرد و شخص دادستان را ناظر بر این امر دانست و او را مکلف به طرح موضوع در دادگاه صالح و اثبات آن دانست. در واقع، اگر وصی مرتکب خیانت یا اهمال و تقصیر شود و یا از انجام کارهای مولی علیه خودداری کند، خود به‌خود عزل می‌شود (ماده ۱۱۹۱ ق.م.)، هر چند در صورت اختلاف، این دادگاه می‌باشد که باید وجود تقصیر و اهمال وصی را احراز کند (ساکت، پیشین، ص ۲۵۵). البته همان‌طور که در بحث ولایت قهری مطرح شد، شاید محجور تحت پوشش مراکز، دارای وصی باشد، از این رو همه‌ی قواعد یادشده و مشکلات مطروحه، در اینجا نیز ساری و جاری است.

نقش دادستان در نظارت بر قیّم و تعارض آن با وظایف و اقدام‌های سازمان‌های غیرقضایی

اگر وصی برای بعد از فوت از سوی اولیای قهری مشخص نشده بود یا اولیای قهری به دلایل یادشده عزل شوند، سرپرستی محجور به «قیّم» سپرده می‌شود. آنچه در این قسمت بحث خواهد شد، نقش نظارتی دادستان در حمایت از محجورانی می‌باشد که تحت قیمومت به‌سر می‌برند و از آنجایی که سازمان بهزیستی به موجب قانون واگذاری قیمومت محجوران تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان یادشده تا زمان تعیین قیّم توسط دادگاه صالح مصوب ۱۳۷۶ و قانون جامع حمایت از حقوق معلولان مصوب ۱۳۸۳، قیمومت محجوران بسیاری را برعهده دارد و این امر موجب سردرگمی در شیوه‌های حمایت از محجوران شده است، از این رو در این قسمت، پس از بیان مفهوم قیّم و قیمومت، نقش نظارتی دادستان در «قبل از تعیین قیّم»، «در تعیین قیّم» و «بعد از تعیین قیّم» و «عزل و انزال قیّم» مطالعه شده و تعارض آن با نقش و وظیفه‌ی سازمان‌های غیرقضایی در حمایت از محجوران بحث خواهد شد.

قیمومت یا قوامت، واژه‌ای عربی بوده و از قَوْمَ (قیام) گرفته شده است، یعنی سرپرستی کردن و بر سر کاری ایستادن و در اصطلاح حقوقی، قیمومت، نهاد یا سازمان حقوقی می‌باشد که از سوی قانون، برای حفظ و نگهداری محجور و اداره‌ی اموال آنان بنیاد یافته است (ساکت، پیشین: ۲۵۶) و قیّم، به کسی گفته می‌شود که برای حمایت و نگهداری و

سرپرستی محجور و حفظ حقوق و اداره‌ی اموال او به پیشنهاد دادستان و از طرف محکمه صلاحیت‌دار تعیین شده باشد.

برابر ماده ۱۲۱۸ ق.م. برای صغاری که ولی خاص ندارند، برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند و برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد، قیّم تعیین می‌شود. در مواردی که ولی خاص برای صغیر یا غیر رشید و یا مجنون وجود ندارد، اشخاصی نظیر بستگان و... موظف به اعلام مراتب به دادستان حوزه اقامت خود هستند تا مراتب نصب قیّم با رعایت ماده ۱۲۳۱ ق.م. به جریان افتد.

حمایت از محجوران قبل از تعیین قیّم

شاید محجور تحت پوشش سازمان بهزیستی، معلولی باشد که به تشخیص کمیسیون پزشکی سازمان، بر اثر ضایعه‌ی جسمی، ذهنی، روانی یا توأم؛ اختلال مستمر و قابل توجهی در سلامت و کارایی عمومی وی ایجاد شده باشد، به طوری که موجب کاهش استقلال فرد در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی شود. از این رو به موجب ماده ۴ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان مصوب ۱۳۸۳، در مراکز تحت پوشش سازمان بهزیستی نگهداری شود و در موارد فوریت و ضرورت، مانند فوریت‌های پزشکی که دسترسی به قیّم مقدور نیست و نیز در مواردی که اساساً قیّم نصب نشده است، مسئولان بهزیستی در سراسر کشور و همچنین کارکنان بهزیستی به تشخیص رئیس سازمان یا رئیس اداره، با اختیارات و مسئولیت‌های قانونی قیّم عمل خواهند کرد و برای حمایت از محجور، اقدام مقتضی را اخذ خواهند کرد. هرچند اصل قانون در حمایت از افراد محجور، مفید بوده و مسیر حمایت از آنان را هموار می‌کند اما ایراداتی هم بر آن وارد است، مثل اینکه حمایت از محجوران قبل از تعیین قیّم، در این قانون تنها به معلولان ذهنی و جسمی محدود شده و همچنین کارکنان بهزیستی را همانند قیّم فرض کرده و اختیارات قیّم را به آنها داده و این در حالی است که نصب قیّم نیازمند توجهات بیشتری بوده و باید در تعیین قیّم دقت‌های کافی و قانونی از سوی مراجع ذی‌صلاح به عمل آید، هرچند در قانون یادشده این امر، به طور ضمنی بر عهده‌ی رئیس سازمان بهزیستی مربوطه نهاده شده و سازمان یا کارکنان آن را، قیّم منظور نکرده و تنها اختیارات قیّم، آن هم بدون بیان مدت مشخص به این افراد واگذار کرده است.

در حال حاضر، در عمل واگذاری قیمومت اطفال بی سرپرست و بدسرپرست به سازمان بهزیستی به صورت موقت بوده و موقت بودن آن از زمان واگذاری طفل به سازمان تا استقلال کامل طفل، ادامه دارد. اما به دلیل وجود نیروهای کارآمد مددکار و روان‌شناس در مراکز نگهداری این اطفال، هرچند واگذاری قیمومت به صورت موقت انجام شده، اما مفید بوده و توانسته تعداد بسیاری از این اطفال را از بی سرپرستی و بدسرپرستی و پیچ و خم‌های اداری و قانونی برای تعیین قیم نجات دهد و در واقع، سازمان بهزیستی به جای دادستان، با تشخیصی که خود از ضرورت به عمل می‌آورد، عمل کرده و بهتر این بود که قانون‌گذار قیمومت این افراد را به طور دایم به سازمان، واگذار می‌کرد و وظایف دادستان را برعهده‌ی آنها می‌گذاشت تا نه تنها تداخل وظایف رفع شود، بلکه دادستان که وظایف متعدد دیگری را دارد ضمن رسیدگی بهتر به سایر وظایفش، تنها به عنوان مرجعی برای نظارت کلی بر اقدام‌های سازمان بهزیستی تعیین می‌شد. شایسته بود که قانون‌گذار اختیار موضوع ماده ۱۳ قانون حمایت از معلولان را که به سازمان بهزیستی واگذار کرده است، به تمام محجوران تحت پوشش آنها و نه فقط معلولان، تسری می‌داد تا موجب نابسامانی در این مسیر نشود.

به موجب ماده ۱۲۲۴ ق.م.، حفظ و نظارت در اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید مادام که برای آنها قیم معین نشده است، برعهده‌ی دادستان خواهد بود. اقدام‌هایی که دادستان می‌بایست قبل از تعیین قیم انجام دهد که شاید برخی از آنها با وظایف سازمان تداخل یا تعارض پیدا کند، به شرح زیر می‌باشد:

تحقیق راجع به وجود محجور؛^۱

اقدام‌های دادستان بعد از اطلاع از وجود محجور؛

الف- انجام پژوهش‌های لازم و آرایه‌ی گزارش به دادگاه صالح؛^۲ (مستنبط از مواد

۱۲۲۲ ق.م. و ماده ۶۸ قانون اصول تشکیلات عدلیه و ماده ۴۸ ق.ا.ح.)؛

۱. تحقیق راجع به وجود محجور از طریق: ۱- اطلاع مأمورین نیروی انتظامی (ماده ۶۷ قانون اصول تشکیلات عدلیه)؛

۲- اطلاع شهرداری و اداره ثبت احوال و دهداران و بخشداران (ماده ۵۵ ق.ا.ح.)؛ ۳- اطلاع کسان و اقربای محجور

(مواد ۱۲۱۸ الی ۱۲۲۱ ق.م.)؛ ۴- دادگاه‌ها (ماده ۵۶ ق.ا.ح.)؛ ۵- قیم صغیر (ماده ۵۹ ق.ا.ح.)؛ ۶- سازمان بهزیستی (ماده

واحد و واگذاری قیمومت به سازمان)

۲. این پژوهش‌ها در عمل شامل: تعداد محجوران، تاریخ تولد و شماره شناسنامه و شماره ملی؛ میزان دارایی؛ وجود یا

عدم وجود ولی خاص؛ اقارب و بستگان شایسته قیمومت؛ میزان درآمد سالیانه آنها می‌شود. (گیتی و گیلدشتی، ۲۵۳۵:

ب- درخواست حکم حجر از مرجع صالح و تجدید نظر از آن حسب ماده ۶۶ ق.ا.ح: دادستان به موجب ماده ۱۲۲۳ ق.م. می‌بایست پس از اطلاع از وجود مجنون و اخذ گواهی روان‌پزشک خبره، او را نزد دادگاه صالح برده و درخواست صدور حکم حجر کند. دادگاه نیز می‌بایست بر مبنای نظر روان‌پزشک نظر دهد.^۱ دادستان بر مبنای ماده ۷۰ قانون اصول تشکیلات عدلیه، در صورت اطلاع از وجود سفیه نیز باید از مطلعان اطلاعات کافی را به دست آورده و ادله‌ی جمع‌آوری شده به همراه تقاضانامه‌ی حجر تقدیم مرجع قضایی کند.

اعتراض به درخواست گواهی انحصار وراثت از طرف محجور حسب ماده ۳۶۸ ق.ا.ح. قبل از تعیین قیّم؛

ثبت نام محجوران در دفتر مخصوص و اعلان آن در موارد مهم و درج رفع حجر در همان دفتر (ماده ۱۲۲۶ ق.م.)؛

حفظ و نظارت اموال محجورانی که قیّم آنها فوت کرده، قبل از تعیین قیّم جدید (ماده ۸۹ ق.ا.ح)؛

نظارت بر دوره‌ی آزمایشی سرپرستی.

قانون حمایت از کودکان بدون سرپرست مصوب ۱۳۵۳ به هر زن و شوهر مقیم ایران، اجازه داده است تا اطفال بدون سرپرست را با تصویب دادگاه و طبق مقررات این قانون تحت سرپرستی خود قرار دهند. به موجب ماده ۴ همین قانون، قبل از صدور حکم سرپرستی برای سرپرست، دادگاه با کسب نظر مؤسسه یا شخصی که کودک تحت سرپرستی موقت اوست (مانند سازمان بهزیستی) طفل را با صدور قرار دوره‌ی آزمایشی به مدت ۶ ماه به زوجین متقاضی خواهد سپرد. عدم موافقت افراد یا مؤسسات یادشده در صورتی که به تشخیص دادگاه به مصلحت کودک نباشد، قابل ترتیب اثر نخواهد بود.

الف- موافقت با خروج از کشور طفلی که برای سرپرستی به دیگری سپرده شده است، در دوره آزمایشی؛

(۲۳)

۱. یکی از شعب دیوان عالی کشور در رأی شماره ۳۰/۱۰۹۱/۷۱ خود، رأی دادگاه بدوی را به دلیل اینکه خلاف نظر کارشناس و خبره حکم به حجر صادر کرده نقض نموده و بیان داشته است که دادگاه می‌بایست در صورتی که نظر کارشناس در مورد جنون را قبول نداشت، می‌بایست نظر کمیسیون پزشکی را درخواست و بر طبق آن اقدام می‌نمود.

ب- درخواست فسخ حکم سرپرستی با تقاضای دادستان در صورت احراز سوءرفتار یا عدم اهلیت و شایستگی سرپرست: به موجب مواد ۴ و ۱۶ قانون یادشده.

حمایت از محجوران در تعیین قیم

سازمان بهزیستی به موجب ماده واحده «قانون واگذاری قیمومت محجوران تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان یادشده تا زمان تعیین قیم توسط دادگاه صالح» مصوب ۱۳۷۶ و همچنین مواد ۲ و ۹ «قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۴» و آیین نامه اجرایی آن مکلف شده است تا اطفال بی سرپرست را تا رسیدن به سن قانونی پذیرفته و نگهداری کند. ماده واحده یادشده، سرپرستی این افراد را تا تعیین قیم از سوی دادگاه صالح، به این سازمان واگذار کرده و قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست نیز، پسران بی سرپرست را تا رسیدن به سن قانونی موضوع ماده ۷۹ قانون کار و دختران را تا ازدواج، به این سازمان واگذار کرده است. اصل ۲۱ قانون اساسی نیز دولت را موظف کرده تا حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین کند و حمایت از مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست و همچنین اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته به منظور غبطه‌ی آنان در صورت نبودن ولی قهری را مراعات کند.

بیان نکاتی چند در مورد ماده واحده یادشده ضروری است:

الف - برابر ماده واحده، هرگاه سازمان بهزیستی کشور متکفل امور چنین محجوری باشد، باید به منظور نصب قیم موضوع را به مراجع قضایی اطلاع دهد. این قاعده هماهنگ با مقرراتی می‌باشد که در قانون مدنی راجع به تشریفات نصب قیم آمده است. همانطور که پیش از این گفتیم، قانون مدنی هریک از ابوبین و خویشان دیگری که با شخص محتاج به قیم در یک جا زندگی می‌کنند و همچنین همسر این شخص را مکلف می‌کند که مراتب را به دادستان به منظور نصب قیم اطلاع دهند. همچنین دادستان را مکلف می‌کند که پس از آگاهی از وجود شخص نیازمند به قیم، به دادگاه رجوع و شخص یا اشخاصی را که برای قیمومت مناسب می‌داند، معرفی کند (مواد ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۲ ق.م.). و همچنین قانون امور حسبی (مواد ۵۵ و ۵۶) مأموران شهرداری، اداره ثبت احوال و بخشدار هریک از دادگاه‌ها را نیز مکلف کرده که وجود محجور نیازمند به قیم را به دادستان اطلاع دهند. قانون جدید، سازمان بهزیستی را هم به این لیست افزوده است. در حال حاضر که دادرها احیا شده،

دادستان می‌بایست پرونده‌ی محجور را رسیدگی و گزارش‌های لازم را تهیه و برای تعیین قیّم و کسب تکلیف به دادگاه ارسال کند.

ب- ماده واحده به دنبال قاعده‌ی یادشده، مقرر داشته است: «... تا زمانی که دادگاه فرد معینی را به‌عنوان قیّم نصب نکرده است، در موارد ضروری، رئیس دادگستری محل می‌تواند رئیس سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل را با حق توکیل به غیر، به‌طور موقت به‌عنوان نماینده‌ی قانونی محجوران با اختیارات و مسئولیت‌های قانونی قیّم منصوب کند. تشخیص ضرورت برعهده‌ی سازمان یادشده می‌باشد». در این عبارت چند قاعده به شرح زیر دیده می‌شود:

۱. رئیس دادگستری محل می‌تواند رئیس سازمان بهزیستی یا یکی از مدیران کل یا رؤسای ادارات آن را برای اداره‌ی امور محجوران تعیین کند؛
۲. سِمَت این شخص موقت می‌باشد، یعنی تا زمانی که دادگاه نصب قیّم نکرده است؛
۳. این شخص نماینده‌ی قانونی محجور و دارای اختیارات و مسئولیت‌های قانونی قیّم می‌باشد، بنابراین می‌توان او را قیّم موقت نامید؛
۴. این شخص حق توکیل به غیر را دارد، یعنی می‌تواند شخص دیگری را حسب ماده ۵ آیین‌نامه‌ی اجرایی این قانون به‌عنوان وکیل خود برای اداره‌ی امور محجور تعیین کند. در انتهای ماده ۷ همین آیین‌نامه آمده است که تعیین نماینده بایستی حتماً به اطلاع رئیس دادگستری محل برسد؛
۵. تعیین چنین شخصی به‌عنوان قیّم موقت، منحصر به موارد ضروری بوده و تشخیص ضرورت برعهده‌ی سازمان بهزیستی می‌باشد. ضرورت، حسب ماده ۴ آیین‌نامه اجرایی عبارت است از اینکه با عدم اقدام سریع موجبات تضییع حقوق محجور تحت پوشش فراهم شود. تشخیص این امر برعهده‌ی سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل حسب مورد خواهد بود. قانون‌گذار در این ماده تعریف مناسبی از "ضرورت" ارائه نکرده و تنها تضییع حقوق محجور را ملاک دانسته و تشخیص آن را هم برعهده‌ی سازمان بهزیستی نهاده که این امر ضابطه‌ی خوبی نیست.
- ج- برابر ماده ۶ آیین‌نامه اجرایی این قانون، سازمان بهزیستی کشور یا ادارات تابعه تا زمان نصب قیّم هرگونه اقدامی را که برای مراقبت و سرپرستی محجور و حفظ و نظارت اموال و سایر امور مالی او لازم باشد، انجام داده و در پرونده او ثبت می‌نمایند. ماده ۷ همین

آیین نامه بیان می‌دارد که واحد بهزیستی که به موجب قانون نمایندگی محجور را بر عهده دارد مکلف است صورت حساب زمان تصدی خود را تا پایان نمایندگی به مرجع قضایی صالح تسلیم نماید.

د- ماده ۱۲۲۴ ق.م. مقرر می‌دارد: «حفظ و نظارت در اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید، مادام که برای آنها قیّم تعیین نشده است، به عهده مدعی العموم خواهد بود.» شکی نیست که دادستان می‌تواند شخصی را به نمایندگی از خود جهت اداره اموال محجور به طور موقت تعیین کند، چنانکه شعبه ۳ دیوان عالی کشور در حکم شماره ۳۱۱ مورخ ۱۵/۴/۱۳۲۳ اعلام داشته است: «چون به موجب ماده ۱۲۲۴ ق.م. تا وقتی که برای صغیر قیّم تعیین نشده، وظیفه دادستان نظارت در مال صغیر است، بنابراین اقدام کسی در این مورد به نمایندگی از طرف دادستان بی اشکال خواهد بود» (متین دفتری، ۱۳۲۰، ص ۶۹). از آنجا که حمایت از صغیر و مجنون شامل امور غیر مالی نیز می‌گردد و وظیفه قیّم این امور را هم در بر می‌گیرد، باید گفت از نظر وظیفه‌ای که ماده ۱۲۲۴ ق.م. بر عهده دادستان گذارده است خصوصیتی در امور مالی ندارد و دادستان باید برای مواظبت شخص محجور و اداره امور غیر مالی او قبل از نصب قیّم نیز اقدام لازم را انجام دهد. افزون بر ماده ۱۲۲۴ ق.م.، ماده ۶۴ ق.ا.ح.، نصب امین موقت قبل از تعیین قیّم برای محجور را پیش‌بینی کرده است. البته نصب امین موقت بر عهده دادگاه است و وظیفه او برابر همان ماده، حفظ اموال محجور و تصرفاتی است که ضرورت دارد. به نظر می‌رسد که اخذ تدابیر موقت جهت حمایت از محجور به وسیله دادستان قبل از نصب قیّم، بر اساس مقررات مدنی و قانون امور حسبی، امکان‌پذیر و بلکه لازم است و حتی تعیین یکی از رؤسای سازمان بهزیستی به عنوان نماینده قانونی موقت محجور برای انجام اعمال حقوقی ضروری از طرف او معجز قانونی داشته و نیازی به وضع قانون جدید در این خصوص نبوده است. تنها نوآوری که در ماده واحده دیده می‌شود، محدود کردن اعمال آن به «موارد ضروری» است که اختیار دادستان را محدود می‌کند و معلوم نیست به سود محجور باشد. آنچه در امور محجوران اهمیت دارد و تصمیم مراجع قضایی را اقتضاء می‌کند، مصلحت محجور است نه ضرورت که مرحله‌ای بالاتر از مصلحت است. وانگهی، واگذاری تشخیص ضرورت به سازمان بهزیستی که خود متقاضی قیمومت موقت بر محجور است بر خلاف اصول حقوقی و مصلحت اجتماعی است. اگر اعطای قیمومت موقت باید به موارد

ضرورت محدود شود، تشخیص ضرورت باید به‌عهده دادستان باشد، نه سازمانی که خواهان اعطای قیمومت است. (صفایی، ۱۳۷۸، ش ۴۶)

ه- در عنوان قانون از واگذاری قیمومت موقت به سازمان بهزیستی که یک شخص حقوقی است حکایت می‌کند، حال آنکه در متن قانون واگذاری قیمومت به «رئیس سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و روسای ادارات بهزیستی» که اشخاص طبیعی هستند، پیش‌بینی شده است. ظاهراً نظر تهیه‌کنندگان قانون واگذاری قیمومت به شخص حقوقی بوده است.

و- سازمان بهزیستی کشور، بموجب ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از معلولان، موظف است با ایجاد ساز و کار مناسب، نسبت به قیمومت افراد معلول اقدام کند. دادگاه‌ها نیز موظفند در نصب یا عزل قیم افراد معلول، صرفاً از طریق سازمان یادشده عمل و مبادرت به صدور حکم نمایند. آنچه که قابل استنباط است اینکه قانون‌گذار با تصویب قانون حمایت از معلولان، آنها را از شمول ماده واحده خارج کرده و باید ماده واحده را صرفاً ناظر به محجوران غیر معلول تحت پوشش آنها تسری داد.

ز- اما دادستان در تعیین قیم نیز وظایف مهمی دارد، چرا که در حقیقت با تعیین قیم از سوی مرجع صالح، رسیدگی به امور محجور به‌عهده قیم قرار می‌گیرد و دادستان بر آنها نظارت‌هایی می‌نماید. به وضوح مشخص است که حداقل بموجب ماده ۱۳ فوق‌الذکر، در تعیین و عزل قیم برای محجوران معلول تحت پوشش سازمان بهزیستی، دادستان حق ورود ندارد، چرا که قانون مذکور، مؤخرالتصویب است، در حالی که در مورد محجوران غیر معلول مشمول ماده واحده مذکور، چنین چیزی از قانون، قابل استنباط نیست و سازمان کمافی‌السابق مکلف است از طریق دادستان اقدام به تعیین قیم نماید و ماده واحده اختیارات دادستان در این زمینه را نسخ نکرده است. در نهایت باید گفت که در هر یک از موارد ذیل که محجور، معلول تحت پوشش سازمان بهزیستی باشد، دادستان حق مداخله در تعیین قیم نداشته و دادگاه با هماهنگی سازمان اقدام به نصب یا عزل قیم می‌نماید، هر چند در عمل ممکن است چنین نباشد. اهم وظایف دادستان در تعیین قیم عبارت است از:

اقدام برای تعیین قیم جهت طفلی که ولی قهری‌اش محجور شده است. (ماده ۱۱۸۵ ق.م.ا)؛

اقدام برای تعیین قیم دیگر در صورتی که قیم تعیین شده ظرف سه روز قبول قیمومت نکند یا قبولی خود را ظرف مهلت قانونی اطلاع ندهد (ماده ۶۸ ق.ا.ح)؛

اقدام برای تعیین قیم جهت وارث محجور حسب ماده ۶۱ و ۶۲ و ۱۷۲ ق.ا.ح و ۱۲۳۲ ق.م.

حمایت از محجوران بعد از تعیین قیم

بیشترین نقش دادستان در حمایت از محجوران مربوط به بعد از تعیین قیم است. ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان، نمایندگی قانونی آنها در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی تا زمان نصب قیم توسط دادگاه را بعهده سازمان بهزیستی گذاشته است و از آنجائی که عمدتاً سازمان نقش قیم را نیز عهده‌دار خواهد شد، از این رو این وظیفه به عهده آنها باقی خواهد ماند، اما در مجموع باید گفت که هر چند قانونگذار وظایفی را مشخصاً به عهده سازمان‌های حمایتی نگذاشته است که شاید دلیل آن مشخص بودن وظایف قیم در قوانین کشور باشد، اما دادستان به عنوان مرجع اصلی حامی محجوران، می‌بایست بر وظایف سازمان‌های مذکور بعد از تعیین آنها به عنوان قیم، نظارت کند. وظایف دادستان در این زمینه به شرح آتی است:

اطلاع از ابلاغ حکم قیمومت و اقدامات پس از آن؛

در حقیقت چون نصب قیم ایقاع است و اراده قیم در ایجاد و سمت برای او اثری ندارد، هر گاه از تصمیم دادگاه مطلع شده و بی درنگ شروع به کار کند، قیمومت به درستی آغاز شده و با توجه به ماده ۶۵۸ ق.م. چون اقدام، نوعی قبول ضمنی است، دادستان می‌تواند این چنین استنباط کند که قیم سمت خود را پذیرفته است (صادق زاده قمصری، ۱۳۸۵، ص ۴۱). هر گاه قیم، پس از تاریخ نصب و قبل از ابلاغ به او عملی به عنوان قیمومت نسبت به محجور کرده باشد، نافذ است. (ماده ۷۵ ق.ا.ح). نظارت بر قیم و ناظر؛

دادگاه، می‌تواند علاوه بر قیم، یک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید. در این صورت دادگاه باید حدود و اختیارات ناظر را نیز تعیین کند. اگر دادگاه، اشخاصی را که معرفی شده‌اند معتمد ندید، اشخاص دیگری را از دادستان تقاضا می‌کند. (ماده ۱۲۲۲ ق.م. اصلاحی ۱۳۷۰) دادستان نیز باید بر کار ناظر و قیم نظارت داشته باشد، با این تفاوت که حدود و چگونگی نظارت او را قانون معین می‌کند نه دادگاه. حدود اختیار ناظر را دادگاه

۱. ماده ۶۸ ق.ا.ح: «قیم باید در ظرف سه روز پس از ابلاغ با رعایت مسافت قبول یا عدم قبول قیمومت را به دادستان اطلاع دهد و اگر در این مدت قبول خود را اطلاع نداد یا قیمومت را قبول نکرد، دادستان دادگاه را برای تعیین شخص دیگری به سمت قیمومت مطلع می‌کند».

معین می‌کند و در حالتی که نظارت استصوابی است، مقرر می‌دارد که در صورت اختلاف بین قیّم و ناظر چه باید کرد (ماده ۶۳ ق.ا.ح). ظاهر واژه «ناظر» در ماده یادشده، در برگیرنده ناظر اطلاعی هم هست، ولی بدیهی است که اختلاف بین ناظر و قیّم در صورتی نیاز به رجوع به شخص ثالث و دادگاه پیدا می‌کند که نظارت استصوابی باشد. زیرا در مورد ناظر اطلاعی، قیّم به آنچه مصلحت بداند عمل می‌کند و ناظر تنها می‌تواند مراتبی را که با آن مخالف است به آگاهی دادستان برساند؛ (کاتوزیان؛ همان، ص ۲۵۵). ممکن است بموجب ماده ۱۲۴۷ ق.م. نظارت بر قیّم توسط دادستان به اشخاص حقوقی مثل سازمان بهزیستی واگذار شود.

درخواست اخذ تضمین از قیّم در موارد مقتضی؛

در صورت وجود موجبات موجه، دادگاه حسب ماده ۱۲۴۳ ق.م. از قیّم تضمیناتی راجع به اداره اموال مولی‌علیه می‌خواهد. تعیین نوع تضمین به نظر دادگاه است. اما بایستی تقاضای اخذ تضمین از سوی دادستان به دادگاه ارائه شود.^۱ تحقیق در مورد میزان دارایی اشخاصی که تحت قیمومت قیّم قرار می‌گیرند و اجبار قیّم به تنظیم صورت دارایی (ماده ۱۲۳۶ ق.م.)؛

رسیدگی به صورت حساب سالانه تصدی قیّم و درخواست عزل قیّم در صورت عدم ارائه صورت حساب دوران تصدی (ماده ۱۲۴۴ ق.م. و ماده ۶ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان)؛

اجازه انجام معامله‌ای که در نتیجه آن، قیّم، مدیون مولی‌علیه شود؛

انجام معامله‌ای که در نتیجه آن قیّم مدیون مولی‌علیه گردد، گذشته از شرط عمومی رعایت مصلحت و غبطه مولی‌علیه، منوط به ملائت قیّم و تصویب دادستان است (کاتوزیان، پیشین، ۲۶۳ و ۲۶۴).

قرض گرفتن برای مولی‌علیه؛

۱. علی‌الظاهر ماده مذکور راجع به اخذ تضمین در جریان قیمومت است نه در موقع نصب و لازم نیست قبلاً از وی تضمینی گرفته شود. چرا که قیّم، امین است و اگر دادگاه در امانت شخص پیشنهاد شده از سوی دادستان، شک داشته باشد نباید او را به سمت قیمومت نصب کند (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۸۲، ص ۲۷۷). البته زمان استفاده از چنین تضمینی، هنگامی است که دادستان در صدد تحویل دارایی مولی‌علیه به اوست و بیم آن دارد که مبادا سوء استفاده یا کاهلی قیّم، زیان جبران‌ناپذیر به بار آورد (کاتوزیان، پیشین، ص ۲۵۵).

قیم حسب ماده فوق، نمی تواند برای مولی علیه بدون ضرورت و احتیاج قرض کند مگر با تصویب دادستان. قرض گرفتن برای مولی علیه در صورت ضرورت و احتیاج به مصلحت مولی علیه باشد، ولی گاه نیز او را در معرض خطر دعاوی طلبکاران و تملک و فروش اموال قرار می دهد. پس اگر نیازی نباشد، یا بتوان این نیاز را از جای دیگر (مانند فروش اموال منقول) رفع کرد، چندان که وام خواستن ضروری به نظر نرسد، اقدام قیم به مصلحت محجور نیست و باید از آن پرهیز شود. دادستان به عنوان حمایت از محجور باید تشخیص قیم را تصویب کند. چنانکه از ظاهر ماده بر می آید، تصویب دادستان می تواند جانشین «ضرورت و احتیاج» شود. ولی، این ظهور را باید تعدیل کرد. زیرا دادستان نمی تواند استقبال از خطری را که قانونگذار از آن بیم دارد، مباح سازد. تصویب دادستان برای اعمال نظارت در درستی اعمال قیم است و اقدام زیان بار را مجاز نمی کند (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۲۹۶).

موافقت با خاتمه دادن دعوی مربوط به مولی علیه به صلح (۱۲۴۲ ق.م.)؛

موافقت با ارجاع به داوری دعاوی محجور؛

دخالت در نکاح و طلاق محجوران دارای قیم.

نکاح و طلاق از امور وابسته به شخصیت است که هر کس باید درباره خود تصمیم بگیرد. اما گاهی ازدواج محجور از لحاظ پزشکی و روانی ضرورت پیدا می کند. در این صورت قیم باید در ازدواج و طلاق دخالت‌هایی بنماید و به تبع آن اعمالی از سوی دادستان اجباری می شود. این موارد عبارتند از:

الف- در مورد صغیر، قیم هیچ اختیاری در نکاح و طلاق آن ندارد. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی را منوط به اذن ولی نه قیم آن‌هم به شرط رعایت مصلحت و با تشخیص دادگاه صالح صحیح می داند. اختیار ولی قهری نیز تنها در مورد نکاح صغیر است و در مورد طلاق بایستی اجازه داد که صغیر پس از بلوغ، خود تصمیم بگیرد.

ب- نکاح و طلاق سفیه چون امر غیر مالی است، با خود اوست، پس دادستان نقشی در این خصوص ندارد، اما از لحاظ رعایت مصلحت سفیه، بهتر است نکاح و طلاق وی با درخواست سرپرست و اجازه دادستان و تصویب دادگاه باشد.

ج - دخالت قیّم بیشتر در مورد مجنون مصداق و ضرورت دارد، چرا که مجنون از نظر فیزیکی بدنی کامل و نیاز به همسر دارد ولی از جهت روانی ناقص است. در مورد طلاق نیز، همین است و جدا کردن مجنون از زنی که حاضر به زندگی با یک دیوانه نیست به نفع هر دوی آنهاست. ماده ۸۸ ق.ا.ح. نیز ازدواج مجنون تحت قیمومت را در صورت تجویز پزشک با اجازه دادستان مجاز می‌داند و هر گاه طلاق زوجه مجنون لازم باشد، به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه، قیّم، طلاق می‌دهد.^۱

نظارت در نگهداری اسناد و اشیاء قیمتی و وجوه نقدی محجور حسب ماده ۸۴ ق.ا.ح؛ تعیین مخارج سالیانه مولی‌علیه و هزینه اداره کردن اموال او (ماده ۱۲۳۷ ق.م.)؛ اعلام کوتاهی قیّم در پرداخت هزینه و یا کوتاهی او در تربیت و نگهداری محجور به دادگاه (ماده ۹۶ ق.ا.ح.)؛

درخواست خروج از تحت قیمومت (مواد ۱۲۴۵ و ۱۲۵۵ ق.م.)؛ اجازه ثبت معاملات راجع به اموال صغار و محجوران به وسیله قیّم آنها (ماده ۲۲ آیین نامه دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۱۷).

حمایت از محجوران با عزل قیّم

به حکم ماده ۱۲۴۸ ق.م. و سایر مقررات، در موارد ذیل، دادگاه باید قیّم را از سمت خود عزل نماید و به موجب ماده ۹۸ ق.ا.ح.، برای رسیدگی به درخواست عزل قیّم، باید قیّم و در صورت لزوم دادستان احضار شوند و حکمی که راجع به عزل صادر می‌شود، باید موجه باشد.

نقش دادستان و سازمان بهزیستی در عزل اجباری قیّم

اگر قیّم مشمول یکی از بندهای ۱ الی ۵ مندرج در ماده ۱۲۴۸ ق.م. شود، در حقیقت باید آن را عزل اجباری دانست. البته دادستان باید اثبات کننده و به نوعی ارائه کننده

۱. نکاح در این ماده هم شامل مرد دیوانه و هم شامل زن دیوانه می‌شود و قیّم می‌تواند با اجازه دادستان، زن یا مرد مجنون را مزدوج کند. اما در خصوص طلاق بنا بر صراحت ماده، قیّم و دادستان فقط حق طلاق دادن زوجه فرد مجنون را دارند و به زن دیوانه ارتباطی ندارد. دادستان در حمایت از محجور، باید اجازه ازدواج را صادر نماید. البته آن‌هم منوط به این امر است که پزشک ازدواج را ضروری بداند. هر چند نظر پزشک برای دادستان لازم‌الاتباع نیست. اما در مورد طلاق، علی‌الظاهر نیازی به نظر پزشک ندارد و تنها پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه باید محقق گردد

مدارکی باشد که دال بر تحقق یکی از موارد مندرج در ماده ۱۲۴۸ ق.م. است. ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان نیز دادگاه‌ها را موظف می‌کند که در نصب یا عزل قیّم افراد معلول، صرفاً از طریق سازمان بهزیستی عمل و مبادرت به صدور حکم نمایند. هم‌چنین محجور و هر ذی‌علاقه‌ای از جمله سازمان‌های حمایتی می‌توانند به دادستان وجود سبب عزل قیّم را اطلاع دهند. در این صورت اگر دادستان سبب عزل را موجود دید، از دادگاه درخواست عزل قیّم را می‌نماید (ماده ۹۷ ق.ا.ح.). با ارائه مدارک مثبت، دادگاه حکم عزل قیّم را صادر می‌کند و نمی‌تواند از آن بگذرد و یا راه حل دیگری را جانشین آن بکند. قیّم، از تصمیم دادگاه راجع به عزل خود و دادستان از رد درخواست عزل قیّم می‌تواند پژوهش خواهی کنند و مادامی که تکلیف قطعی معین نشده امور صغیر به وسیله دادستان یا قیّمی که به طور موقت برای محجور معین می‌شود، انجام خواهد شد (ماده ۹۹ ق.ا.ح.). حال اگر قیّم در امور مربوط به اموال مولی‌علیه، یا جنحه یا جنایت نسبت به شخص مولی‌علیه مورد تعقیب دادستان واقع شود، دادگاه به تقاضای دادستان، به طور موقت قیّم دیگری برای اداره اموال مولی‌علیه معین خواهد کرد (ماده ۱۲۵۰ ق.م.). تا پس از رسیدگی در دادگاه در صورت عزل وی، قیّم دیگری و در صورت اثبات بی‌گناهی، همان قیّم به سمت خود ابقاء شود.

نقش دادستان در عزل اختیاری قیّم

عزل اختیاری، مواردی است که در صورت تحقق، دادستان اختیار عزل قیّم را پیدا می‌کند، اما اجباری در استفاده از این راه حل ندارد. در این موارد، عزل قیّم منوط به تقاضای دادستان شده است تا او بتواند با ملاحظه شرایط و اوضاع و احوال، در این باره تصمیم بگیرد. اختیاری بودن در هیچ یک از مواد به صراحت گفته نشده است، اما این نکته از وضع بند ۶ ماده ۱۲۴۸ ق.م. استنباط می‌شود.^۱

۱. مواردی که عزل به تقاضای دادستان صورت می‌گیرد، عبارت است از:

۱- هرگاه معلوم شود که قیّم از روی عمد مالی را که که متعلق به مولی‌علیه بوده، جزء صورت دارایی او قید نکرده، یا باعث شده است که آن مال در صورت مزبور قید نشود. (بند ۶ ماده ۱۲۴۸ و ماده ۱۲۳۹ ق.م.). ۲- هرگاه دادگاه از قیّم برای حفظ حقوق و اداره اموال مولی‌علیه تضمین بخواهد و قیّم برای دادن تضمین حاضر نشود. (بند ۶ ماده ۱۲۴۸ و ماده ۱۲۴۳ ق.م.). ۳- هرگاه قیّم صورت حساب سالانه دوران تصدی خود را ندهد و در ظرف یک ماه از تاریخ مطالبه اداره سرپرستی یا دادستان، از دادن صورت حساب خودداری کند. در این مورد نیز اختیار دادستان در لزوم مطالبه و تشخیص عذر موجه و درخواست نهایی عزل، خلاصه می‌شود (بند ۶ ماده ۱۲۴۸ و ماده ۱۲۴۴ ق.م. و ماده ۶

نقش دادستان و سازمان‌های غیرقضایی در انزال قیّم

نخستین شرط قیمومت این است که قیّم، خود دارای اهلیت باشد. زوال اهلیت خود بخود سمت قیمومت را از بین می‌برد. اگر قیّم، محجور شود از تاریخ حجر، منزل می‌شود (ماده ۱۲۴۹ ق.م.).

مورد دیگری که در قانون ذکر نشده است، اما با استفاده از ادله فقهی و شرعی باید حکم به انزال قیّم داد، ارتداد قیّم است. هر گاه قیّم محجوری که مسلمان است، یا در حکم مسلمان است، مرتد شود شرط اسلام را از دست می‌دهد و از تاریخ ارتداد منزل می‌شود. در انزال، اعمال قیّم از تاریخ عدم اهلیت و ارتداد غیر نافذ می‌شود اما، در عزل قیّم، اعمال وی از تاریخ حکم دادگاه غیر نافذ است. اما بایستی گفت که این موارد را به طور معمول دادستان به دادگاه اطلاع می‌دهد و درخواست برکناری قیّم را می‌کند. البته سازمان‌های غیرقضایی که محجوران مشمول مواد یاد شده دارند، مکلفند مراتب را به مراجع قضایی و دادستان اطلاع دهند.

آئین‌نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان). با وجود این، ماده ۱۰۱ ق.ا.ح. به دادگاه اختیار می‌دهد تا اگر قیّم قبل از تعیین شخص دیگری به جای او صورت‌حساب را فرستاده یا معلوم شود که تأخیر در فرستادن صورت‌حساب به واسطه عذر موجه بوده است ممکن است همان شخص را به قیمومت ابقاء یا مجدداً او را به قیمومت معین نمود. ۴- به موجب ماده ۱۲۵۱ ق.م.، هر گاه زن بی‌شوهری ولو مادر مولی علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند، باید مراتب را در ظرف یک ماه از تاریخ انعقاد نکاح به دادستان حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد. در این صورت دادستان یا نماینده او می‌تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن تقاضای تعیین قیّم جدید یا ضم ناظر کند. ۵- هم‌چنین حسب ماده ۱۲۵۲ ق.م.، اگر قیّم ازدواج خود را در مدت مقرر به مدعی العموم یا نماینده او اطلاع ندهد، مدعی العموم می‌تواند تقاضای عزل او را بکند. در این فرض، دادستان در دو زمینه اختیار دارد:

الف) در موردی که قیّم، شوهر می‌کند و ظرف یک ماه به دادستان اطلاع نمی‌دهد، دادستان می‌تواند از خطای زن در شرایطی که قرار گرفته در گذرد یا بی‌مبالاتی قیّم را مبنای درخواست عزل کند. ب) در زمانی که از شوهر کردن قیّم، آگاه می‌شود و با توجه به وضع خانواده جدید او، باید تشخیص دهد که آیا عزل او به مصلحت است یا ضم ناظر؟ (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۱۴)

نتیجه

دادسرا نهادی کیفری است و قانونگذار نیز در وضع قوانین، به جنبه کیفری آن توجه داشته و کمتر به مسائل حقوقی مطرح در دادسرا پرداخته است. این نگرش سبب شده است که دادستان به عنوان مدعی العموم هنگامی وارد عمل گردد که جرمی محقق شده باشد. از طرف دیگر، قانونگذار وظایفی را در باب حمایت از محجوران به عهده دادستان گذاشته که نه تنها با شیوه کیفری رایج در دادسرا همخوانی ندارد، بلکه به دلیل کثرت بیش از حد معمول وظایف قانونی دادستان، وی فرصت رسیدگی به امور محجورین را ندارد و همین امر سبب ورود نهادهای حمایتی هم چون بهزیستی به انجام وظایف دادستان در امور محجوران شده است و این اقدام، باعث ایجاد تعارض و سردرگمی در طرق حمایت از این افراد شده است.

پیشنهادها

۱. سازمان بهزیستی به دلیل برخورداری از کادر حمایتی متخصص، به عنوان نهاد انحصاری متولی حمایت از محجوران در کشور تعیین شود و نهاد دادسرا و شخص دادستان تنها بر شرح وظایف آنها، آن هم به صورت کلی نظارت کند. البته دادستان می تواند نمایندگانی را منصوب کند تا از اجرای قانون درباره حمایت از محجوران در سازمان بهزیستی، گزارش های لازم را جهت تصمیم گیری دادستان جمع آوری کنند تا در صورتی که تخلفی از قوانین انجام شد، یا حمایت از محجوران به طور نادرست انجام شد، نسبت به عزل متولیان امر و برخورد قضایی اقدام کند.
۲. در جهت رفع قوانین منسوخ، متضاد، متعدد و یکسان سازی قوانین، قوه قضاییه لایحه ای را با عنوان "لایحه جامع حمایت از محجوران" تهیه نموده و در آن کلیه قوانین حمایتی از محجوران را به صورت یکپارچه و منسجم تدوین نماید. از آنجایی که در حال حاضر در کشور، نهادهای متعددی در حمایت از محجوران انجام وظیفه می نمایند، از این رو در لایحه پیشنهادی تمامی آنها حذف و کلیه امور در این خصوص و هم چنین بودجه تشکیلاتی آنها به سازمان بهزیستی اختصاص یابد.
۳. بانک اطلاعاتی از محجوران تهیه و بسیاری از موارد مورد نیاز هم چون زمان بالغ شدن، زمان صدور حکم حجر و رفع آن، میزان اموال و دارایی و ... این افراد در آنجا درج گردد تا زمینه برای نظارت دقیق تر فراهم گردد. در ضمن، هر گونه نقل و انتقال اموال به

- پیشنهاد ولی خاص و تصویب دادستان و در صورت نداشتن ولی خاص یا ناتوانی وی، به پیشنهاد سازمان بهزیستی و تصویب دادستان انجام شود.
۴. قیّم مجبور شود سالانه خلاصه‌ای از اهم گزارش فعالیت‌های مالی که در اموال محجوران صورت گرفته به انضمام اقدام‌های تربیتی انجام شده را به امضای دو نفر از معتمدین محل رسانده و به سازمان بهزیستی ارایه تا در صورت کوتاهی، مراتب به دادستان جهت اخذ تصمیم مقتضی ارسال گردد.
۵. سازمان بهزیستی به عنوان قیّم دائمی انتخاب و اجازه انتخاب قیّم دائمی نیز به او داده شود تا از این طریق ضمن نظارت بر فعالیت‌های انجام شده از سوی قیّم منتخب، به وظایف مدیریتی خود در باب حمایت از محجوران با آسودگی خاطر بیشتری رسیدگی کند. کمیته امداد نیز صرفاً به حمایت مالی و فرهنگی پردازد.

منابع

قرآن کریم.

آخوندی، محمود (۱۳۷۴). *آیین دادرسی کیفری*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد ۲، چاپ چهارم.

بازگیر، یدالله (۱۳۷۸). *قانون مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور؛ حقوق خانواده*، تهران: انتشارات فردوسی، جلد ۲، چاپ اول.

بازگیر، یدالله (۱۳۷۶). *علل نقض آراء محاکم در موضوعات احوال شخصیه و مدنی در دیوان عالی کشور*، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول.

موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۹۰). *تحریر الوسیله*، قم: انتشارات دار الکتب العلمیه، جلد ۲.

رسائی نیا، ناصر (۱۳۷۶). *حقوق مدنی (اشخاص، اموال، مالکیت)*، تهران: انتشارات آوای نور.

ساکت، محمد حسین (۱۳۷۲). *شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی*، مشهد مقدس: انتشارات مؤلف، چاپ دوم.

سپهوند، امیرخان (۱۳۸۳). *تقریرات درس حقوق جزای اختصاصی (۱)*، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).

شهری، غلامرضا و آبادی، امیرحسین (بی تا). *مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران در مسائل مدنی از سال ۱۳۵۸ به بعد*، تهران: انتشارات روزنامه رسمی.

صادق زاده قمصری، حسن (۱۳۸۵). *وظایف و اختیارات قیّم در حقوق ایران و فقه امامیه در مقایسه با حقوق مصر*، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).

صفایی، سیدحسین و قاسم زاده، سیدمرتضی (۱۳۸۲). *دوره حقوق مدنی؛ اشخاص و محجوران*، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ نهم.

صفایی، سید حسین (۱۳۵۰). *دوره مقدماتی حقوق مدنی؛ اشخاص و خانواده-اموال*، چاپ سوم، تهران: انتشارات مؤسسه عالی حسابداری، جلد ۱.

- صفایی، سیدحسین (۱۳۷۸). *قیمومت شخص حقوقی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۶.
- عمید، حسن (۱۳۶۲). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: انتشارات ابن سینا، چاپ بیست و دوم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۲). *حقوق مدنی؛ خانواده*، چاپ سوم، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، جلد ۲.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: انتشارات میزان، چاپ ششم.
- کمیته امداد امام خمینی (۱۳۸۴). *گزارش آماری سال ۱۳۸۳ کمیته امداد امام خمینی (ره)*، تهران: انتشارات خجسته.
- گیتی، خسرو و گیلدشتی، محمدرضا (۲۵۳۵). *حمایت از محجوران، معلولین و خانواده آنان*، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات.
- متین دفتری، احمد (۱۳۲۰). *مجموعه رویه قضائی، قسمت حقوقی*، بی‌جا.
- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه (۱۳۸۲). *دادسرا و دادستان*، چاپ اول، قم: انتشارات معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه.
- واحد حقوقی و امور صغار بنیاد شهید (۱۳۷۱). *دفتر حسابرسی اموال*، چاپخانه فیروزی.